

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

بیست و سوم می 2013

سرنوشت

نوزاد آرزوها میان بیضه زمان مرده است و قندیل یاد تو نیز دیگر در شب شعر آفرین دلم
رنگینه نمیگردد. اتاق خاموشم میان دره تاریکی فرو رفته است و جز صدای دردآلود جغد
غم، ندای دیگر نمیشنوم. شانه هایم را به دیوار نآسوده تنهائی تکیه داده ام و هنوز به
سادگی از روزنه های تیره و بی نور، انتظار فروغ دیداری را دارم.

از دواتِ چشمانم، روی صفحه قلب بزخم نشسته، رنگ میریزم و خاطره هائی را
تکرارکنان به ابدیت افسانه های عاشقان دلسوخته، میسپارم.

به یاد می آورم که چگونه با شور و اشتیاق گرم هر صبحگاه نقره گون، بلور قلبم از
حلاوت دیدار لبریز میشد و عشق تو چون روح پاک ملائک در سلول سلول وجودم، در
قلبم و در رگ و ریشه جسم میدوید، پیش از اینکه به فرجام تلخ این چنین بیندیشم، از
فقرات استوار عواطفم در دالان قلبت ستون زدم.

آه!

پائیز جدائی فرارسید و سکوت برگهای خشکیده آرزوهایم زیر گام جفایت شکست. آواز
ریختن و شکستن ریشه محکم قول و پیمان در فاصله های میان باور و انکار ضمیر افسرده
ام گم گردید. سرنوشتم از بالهای زاغ سیاه حادثه رنگ گرفت و دیگر به بالین تقدیر سر
ننهادم که از جنس خار است و گیاه بی مقدار.

سرانجام از دیده ام کوچیدی و گلبن شعرهایم از طراوت باز ماند و پژمرده گشت. روزها را در صحرای داغ انتظار و شبانگاهان را در قبرستان گنگ و وحشت افزای درد تنهایی به سر رساندم.

هرگز گمان نمی‌کردم عشق ما به پوچی برسد و تالار درخشنده آرزوهای به پایان نرسیده ما، میان سایه دهشت و ظلمت گم گردد. هرگز برای پُل بی ثبات قول و قرار که از زمین وفای من تا تبعیدگاه مهر و عاطفه تو می انجامید، هراسان نبودم.

روزگاری ست در قاموس هستیت دیگر معنی نمیشوم و قامت بلند غرورم بی رحمانه خمیده است، و اما نام تو در نفسهایم طلوع کرد و تا فرجام زندگانی با من خواهد زیست.

(ناهدید "غزل" غنی زاده - دلو 1364)